

سوسیالیسم قرن ۲۱ چگونه است؟ چه می گوید؟ چه می کند؟

Sam Webb

برگردان به آلمانی: Jürgen Köster

برگردان به فارسی: ناهید جعفرپور

مبارزه برای دموکراسی/ رفم در قرن بیست و یکم، هرچند کم دامنه، همانقدر اهمیت دارد که در قرن بیستم داشت. این مبارزه، هم وسیله است و هم هدف. این مبارزات، مردم و از طریق مردم، دموکراسی را قدرتمند می کند. این مبارزه نه تنها ستم و بهره کشی سرمایه داری را اندکی کم می کند، بلکه مسیر اصلی برای تغییرات رادیکال تر را هموار می سازد.

این متن در سال ۲۰۱۱ در لندن نوشته شد.

"اگر ما ناقوس آزادی را به صدا درآوریم، اگر ما ناقوس آزادی را در هر روستا و دهکده ای و در هر ایالت و شهری به صدا درآوریم، در آن زمان است که می توانیم به آمدن روزی نزدیک شویم که در آن تمام فرزندان خداوند، سیاهپوست و سفیدپوست، یهودی و غیر یهودی، و پروتستان و کاتولیک دست در دست هم آن سرود مذهبی قدیمی سیاهان را بخوانند: "بالاخره آزاد شدیم، بالاخره آزاد شدیم" شکر، خدای بزرگ، بالاخره همه ی ما آزاد شدیم." (مارتین لوتر کینگ)

"عالیجناب، من سال ها پیش به خویشاوندی خویش با تمامی موجودات زنده روی زمین واقف شدم و دریافتم که من به هیچ وجه موجودی بهتر از بدترین موجودان عالم نیستم. پس بخود گفتم و اکنون نیز می گویم تا زمانی که طبقه تهیدست تری وجود دارد، من به آن تعلق دارم، و تا زمانی که ابزار و عوامل جنایت وجود دارد، من به آن تعلق دارم، و تا زمانی که حتی یک نفر در زندان بسر می برد، من آزاد نیستم."

"من بر علیه آن نظم اجتماعی هستم که در آن شرایطی برای فرد وجود دارد که مطلقاً هیچ کاری نکند اما صدها میلیون دلار پول بدست آورد آنهم در زمانی که صدها میلیون انسان (زن و مرد) تمامی مدت عمر خود را کار و تلاش کنند اما نتوانند زندگی حداقلی برای تامین بقای زندگی خود داشته باشند."

” درست در همان لحظه ای که ما شروع کنیم از عقاید دیگران بترسیم و از بیان واقعیت ها حذر نمائیم و بخاطر انگیزه های سیاسیمان لب نگشائیم و سکوت اختیار کنیم، دقیقا از همان زمان دیگر جریان نور و زندگی در روح ما جاری نخواهد شد.”

”دیگردوره حرکت های غیر منتظره، یا بهتر بگوئیم انقلاب هایی که با حضوراقلیتی از انسانهای آگاه پیشاپیش گروهی عظیم از توده های ناآگاه صورت می گرفت، سپری شده است. آنزمان که موضوع انتقال کامل سازمان اجتماعی فرا می رسد، توده های مردم باید خود در آن شرکت داشته باشند و با تمام روح و جسم خودآن را درک کنند که موضوع بر سر چیست و آنها برای رسیدن به چه چیزی حرکت می کنند، و نیز اینکه برای رسیدن به هدف کاری طولانی مدت و مستمر نیاز است.”

”برای مثال در فرانسه، که بیش از صد سال انقلاب پشت انقلاب را تجربه کرده است و در آنجا همواره شرایط برای قیام و شورش بسیار بهتر از آلمان بوده است نیز سوسیالیست ها بیش از بیش درک می کنند که بدون جذب اکثریت مردم، پیروزی پایدار برای آن ها ممکن نخواهد بود و کار تبلیغاتی طولانی مدت و فعالیت پارلمانی نیز اولین وظیفه حزب است.» (فردریک انگلس)

زمان، زمان تلاش و تغییرات است. هیچ کس از وقایع فردا خبر ندارد. پرسش این است که چه باید کرد تا حزب کمونیست و در کل چپ ها بتوانند موثر تر در راه رسیدن به عدالت اجتماعی و سوسیالیسم مبارزه نمایند؟

قبل از پاسخ به این پرسش، میل دارم در ابتدا کمی از زندگی خودم برای شما شرح دهم. من از نگاه کسی به مسائل می پردازم که در حدود چهار دهه بعنوان عضوی از جنبش کمونیستی آمریکا فعالیت نموده است و در تمامی این دوران چه به لحاظ سیاسی و چه ایدئولوژیکی مشکلی نداشته است و بیشتر وقتها هم در جایگاه رهبری قرار داشته است. من در سال ۱۹۹۱ از مبارزات درون حزبی دفاع نمودم. البته ناگفته نماند که اکنون با نگاهی دیگر به آن تجربه می نگرم.

بنابراین من از موضع مخالفت حرکت نکردم. اما زمانی که در سال ۱۹۸۹ دیوار برلین فرو ریخت و دو سال بعد اولین کشور سوسیالیسم شکست خورد، در ذهن من شک و تردید و پرسش هایی به وجود آمد و این شک و تردید ها آنقدر قوی بود که می بایست با نگاهی تازه به تفکر و پراتیک سیاسی تا کنونی مان می پرداختیم.

از این روی شروع نمودم به بازخوانی آثار مارکس و انگلس (به ویژه مقدمه مارکس بر مبارزه ی طبقاتی در فرانسه و نامه های آخرش)، لنین (به ویژه دو تاکتیک سوسیال دمکراسی، کمونیسم جناح چپ، بهره مالکانه، سخنرانی ها ی انترناسیونال کمونیستی، و مقاله های آخراو)، کمونیست ایتالیایی گرامشی (من در اینجا برای اولین بار نامه های زندان گرامشی را خواندم)، جورج دیمیتروف (جبهه واحد علیه جنگ و فاشیسم)، رزا لوکزامبورگ، پالمیرو تاگلی آتی، و همچنین شروع به خواندن کارهای بسیاری از نویسندگان معاصر که بسیار زیادند و نمی شود از همه آنها نام برد، نمودم. همچنین درباره ی سنت مارکسیسم و دیگر موارد... بعد از این دوباره خوانی ها شروع کردم تا تئوری، متدولوژی، سیاست، پراتیک، تاریخ، و آینده را با رنگ ولعاب و نگاهی جدید مشاهده کنم.

اگر از من خواسته شود تا نتایج مطالعاتم را بازگو کنم، پاسخ خواهم داد که: ساختار تئوریک ما یعنی مارکسیسم – لنینیسم بسیار جامد است. تحلیل های ما مملو از فرضیات پرسش برانگیز و متدولوژی ما بشدت غیر دیالکتیکی و ساختار تشکیلاتی ما به شدت متمرکز است و سیاست هایمان کاملاً با واقعیت ها ناخوانا است.

البته من تا کنون برای یک لحظه هم که شده کارهای افتخارآمیز رفقای خوبم را که در زمان های متفاوت باعث افتخار حزب شدند و حتی گاهی تک وتنها، در کوبیدن مهر کمونیست ها، در تئوری و پراتیک ما در قرن بیستم مشارکت داشتند، را فراموش نکرده ام.

رفقائی که در ماجرای اسکاتزبرو، اعتصاب نشست بزرگ، اعتصاب لیتل استیل، تشکیل سی آی او، بریگارد لینکلن، جنگ علیه هیتلر و فاشیسم، مقاومت در مقابل مک کارتیسم، جنبش حقوق مدنی، جنبش ضدجنگ در دهه ی ۱۹۶۰، و مبارزه علیه جناح راست افراطی که از سر کار آمدن ریگان در ۱۹۸۰ تا کنون ادامه دارد- در تمامی این مبارزات و دیگر مبارزات کمونیست ها شرکت داشتند، و برخاسته از تاریخساز بودند. هیچ سازمان چپی نمی تواند مدعی چنین استحکامی در نظریه و عمل، در مقابله با سرکوب وحشیانه و غیر عقلانی ضد کمونیستی بشود (از مارتین لوترکینگ).

اما من در این راه این را هم فهمیدم که آینده ی حزب ما نه در گذشته، بلکه در دنیای قرن بیست و یکم نهفته است. دنیایی که چالش های منحصر بفرد خود را برای آینده بشریت دارد. از این روی سکون و ماندن در یک نقطه گزینه ای پایدار و رو به جلو نخواهد بود. بر این

اساس ما در یک دهه گذشته تغییرات را پذیرفته و آغاز نمودیم. در زیر تلاش نموده ام پرسشهایی را پیش روی برای پاسخ گوئی بگشایم:

غالب مسائلی را که طرح نموده ام نتیجه بررسی ها و تحقیقاتم می باشند. به زبانی دیگر این بررسی ها همچنان ادامه دارند و این نوشته نسخه ای هنوز ناتمام است. مطمئنا در مرور نوشته خوانندگان با تناقض ها، ایده های مسکوت باقی مانده و ناتمام روبرو خواهند گشت.

مسلمانان این کمبودها و تناقض ها می توانند دلیلی باشند تا من شهادت نوشتن این مقاله را نداشته باشم اما دو نکته ملکه ذهن من شد اول اینکه: هیچکس پاسخی تمام کمال برای چالش های هراسناک کنونی و آینده ندارد و دوم اینکه: مسلمانان هرکدام از ما برای سهم بودن در نوسازی چپ که حزب کمونیست هم جزئی از آن است، حرفی برای گفتن و مطلبی برای اضافه کردن خواهیم داشت.

بنا بر این بر بستر چنین روندی در گذشته تلاش می کنم افکارم را بر روی کاغذ بیاورد:

۱/ یک حزب سوسیالیسم قرن بیست و یکمی تئوری ها و پراتیک خود را در جهانی به کار می بندد که چنین تعریفی دارد:

یک سیستم اجتماعی که در آن بازتولید شرایط برای استثمار نیروی کار و طبیعت به بالا ترین درجه خود رسیده است:

انتقال سلطه گرایانه، قدرت در جهانی پر جمعیت و کاملاً رقابتی، (با وجود اینکه هنوز در مراحل اولیه خود قرار دارد) اما این امر به سادگی می تواند جهان را به رقابت های خشونت بار میان کشورها، جنگ های بزرگ همگانی و آشوب بکشانند.

یک سری از روند ها (گرم شدن کره زمین، تکثیر سلاح های هسته ای و جنگ، فقر جهانی، بیماری های فراگیر، فشار جمعیتی، و نابودی منابع طبیعی در حال گسترش) می توانند مسبب عواقب مصیبت باری شوند و موجودیت موجودات زنده این کره خاکی را دچار مخاطره نمایند.

ظهور ناگهانی و گسترش تکنولوژی جدید بخصوص وسایل ارتباط جمعی که کم کم ساختار اقتصاد، اشتغال، طبقه، نژاد، جنسیت، روش تولید، عادات مصرفی، سیاست های طبقاتی و دمکراتیک، شکل های مختلف تعامل اجتماعی و زمان استراحت، قدرت ابزار کشتار جمعی و ماهیت جنگ، و مفهوم زمان و فضا را تغییر شکل می دهد. اگر ما برای تمامی این چالش ها راه حلی پیدا نکنیم و تا سوسیالیسم جهانی شود منتظر

بمانیم مطمئننا هم سوسیالیسم و هم بشریت محکوم به نابودی خواهند شد. اوضاع آنچنان اضطراری است که اگر ساکت بمانیم برای این سکوت هزینه ای گزاف را باید بپردازیم. مشکل اینجاست که از یک سو شرایط اضطراری است و از سوی دیگر چه در تک تک کشورها و چه در سطح جهانی جنبش های مردمی از چنان توانائی و چشم اندازی برخوردار نیستند که قادر به حل و مهار این چالش های وابسته به هم باشند.

۲/ یک حزب سوسیالیسم قرن بیست و یکمی مارکسیسم را بعنوان سنتی گسترده که بسیار فراتر از جنبش کمونیستی را طرح نموده است با آغوش باز پذیرفته، ولی همزمان، میراث رادیکال و دمکراتیک آمریکائی و دیدگاه سایر سنت های سیاسی و روشنفکرانه را مورد مطالعه قرار داده و در خود جذب می کند. آنچه که به مارکسیسم-لنینیسم بر می گردد این واژه باید به نفع فرموله ساده مارکسیسم کنار گذاشته شود. زیرا که این واژه اولاً در بین عموم آمریکایی ها انعکاسی منفی دارد و حتی بین چپ ها و نیروهای مترقی هم این چنین است و بسته به این که مخاطب شما کیست، این واژه به نظر یا خارجی یا دگماتیک یا غیردمکراتیک یا هر دوی آن بنظر خواهد رسید.

افزون بر این مارکسیسم - لنینیسم به هیچ وجه همسان مارکسیسم کلاسیک نیست. نا گفته نماند که اگر ایده های مارکس و انگلس و لنین و سایر مارکسیست های اولیه، مورد بررسی و تحقیق قرار می گرفتند و به طور خلاقانه ای در مورد واقعیت های جاری موجود بکارگرفته می شدند، آنزمان قدرت تجزیه و تحلیل بی نظیری پیدا می کردند.

اما چنین ادعائی را نمی توان در مورد مارکسیسم-لنینیسم کرد. زیرا که طی دوران استالین از سوی محققین شوروی زیر نظر رهنمودهای استالین، نوشته های اولیه مارکسیست ها مطابق نیاز های شوروی و خواسته های حزب، سیستماتیک و ساده گردید و به آن شکل رسمی داده شد. این ساده سازی مارکسیسم، که برای حفاظت از سیستم تک حزبی شوروی انجام پذیرفت هزینه ای سنگین برای ما دربرداشت و از نظر تئوری و عملی حزب ما را آنچنان در بر گرفت که تاثیر بشدت منفی ای بر عملکرد حزب نهاد.

با وجود اینکه این بحث و جدل سال ها در ابعادی مشخص ادامه خواهد داشت، اما یک چیز کاملاً مشخص است: اگر که مارکسیسم بخواهد تئوری قدرتمند انتقال سوسیالیستی باشد، باید از منظر تاریخی، زیست محیطی، دیالکتیکی درک شود و بطور همه جانبه و مستقل بکارگرفته شود- بدون اینکه ساده سازی شود یا اسیر محدودیت های رسمی گردد.

مارکسیسم نباید ونمی تواند تنها امتیاز یک حزب یا مکتب و یا سنت باشد.

نقطه حرکت مارکسیسم، مبارزه برای منافع واقعی طبقه کارگر و مردم بزبان دیگر جنبش واقعی است. تمرکز مارکسیست بر روند های اجتماعی (به ویژه طبقات)، مناسبات، تناقض ها، جابجائی ها، نفی ها و شکاف هاست و نه تعریف های روشن و فرمول های شسته رفته.

مارکسیسم هرگز راه حل ها و روحیه^۲ مبارزاتی را با تحلیل اشتباه نمی گیرد، گرچه هر دو این ها مهم و ضروریند. مارکسیسم اصول را بکار می گیرد و ثابت می کند که دولت چیزی به جز ابزار سیاسی طبقه حاکم نیست. از سوی دیگر همچنان بر نشان دادن هر مسئله ای مشخص پافشاری می کند. در واقع این خود درکی است بسیار آگاهانه و هوشیارانه از اجتناب ناپذیری سوسیالیسم و رادیکال شدن دائمی طبقه کارگر و تشدید بحران ها و برگشت ناپذیری روند انقلابی جهان.

مارکسیسم هم از نظر تئوری و هم از نظر پراتیک انقلابی است، اما توسعه تدریجی و رفرم را لغاتی کثیف نمی داند و بر این باور هم نیست که هر لحظه سیاسی در واقعیت مشخص عملاً رادیکال و انقلابی است. وضعیت گاه پدیده ای قابل تکرار است که نیاز به تشریح دارد. مارکسیسم همچنین بر این عقیده نیست که تغییرات اجتماعی تنها بر خواست سیاسی متکی است (هر دژی را می توان مورد حمله قرار داد). مارکسیسم همچنین از زمانبندی هیچ جدولی تبعیت نمی کند.

کوتاه بگویم، مارکسیسم روش تحلیلی بر بستر علم است که بر محور مبارزه^۳ برحق و ضروری قرار دارد و در جنبش طبقه کارگر و مردم در جریان است. من اگر در اینجا بخواهم تلاش های تحلیلگرانه حزب مان را در طول دهه های گذشته درجه بندی کنم، تنها می توانم بگویم که در بسیاری از مواقع چشم های انتقادی ما بسته و برخی از موضوعات اسیر محدودیت هایی گشته است. مثلاً در باره سیاست خارجی و توسعه شوروی. همچنین در برخی از موارد روابط جنسیتی بوده و در مواردی هم ساده سازی شده است و یا بیشتر بر شواهد روایتی تکیه شده است مثلاً ادعای رادیکالیزه شدن مستمر طبقه کارگر و یا گرویدن صدها هزار نفر عضو به حزب. همچنین بار ها در بحث های ما درون حزب گرایش نفی کردن سایر مارکسیست ها، جریان های رادیکال و دمکراتیک اجتماعی بخوبی دیده شده است.

۳/ یک حزب سوسیالیسم قرن بیست و یکم بطور دراز مدت روی بسترهای

بحران اقتصادی و شرایط به وجود آمدن آن متمرکز است. اقتصاد جهان و بویژه اقتصاد سه گانه آمریکا و اتحادیه اروپا و ژاپن هنوز برای توسعه سرمایه داری و ساختار حکومت اقتصادی و رشد اقتصادی پایدار و تقریباً اشتغال زا، راهی نیافته است. البته این بدان مفهوم نیست که اقتصاد جهان وارد یک حالت سکون شده است. بلکه بیشتر به این مفهوم است که به احتمال قوی در آینده قابل رویت، اقتصاد جهان با سطح رشدی پائین و سطح بالائی از بیکاری روبرو خواهد شد. در حالیکه سود شرکت ها بطور بیسابقه صعود کرده است، اما رشد مناسبی در نرخ رشد و نرخ اشتغال به وجود نیامده است. در حقیقت آنچیزی که ما اکنون شاهدش هستیم تفکیک منافع شرکت ها از رشد اقتصادی و به ویژه اشتغال است.

در چشم انداز کوتاه مدت، دلایل کمی برای خوش بینی وجود دارد و در چشم انداز دراز مدت موانع اقتصادی و زیست محیطی مانع پروسه انباشت سرمایه شده و رشد اقتصادی و رشد اشتغال سخت و دشوار می گردد. با نبود (تجارت جدید سبز) در سطح جهان، مشاهده این که دینامیسم لازم برای چرخش رو به بهبودی پایدار چگونه باید ایجاد شود کار بسیار سختی است.

البته هنوز ابعاد بحران ها به کلی آشکار نشده است، این هم روشن است که بحران ها تنها به مدل نئولیبرالی محدود نمی شوند. اما در این مسئله شک نیست که همراه با سیاست های نئولیبرالی و صعود چرخه سرمایه های مالی در سه دهه گذشته، رشد بی سابقه نابرابری، انفجار بدهی ها، ترکیدن حباب ها، انباشت اضافی سرمایه (سرمایه های بسیار زیاد و محدودیت سرمایه گذاری)، و بالاخره عمومی کردن بحران در دو ساله گذشته که هنوز چشم انداز به پایان رسیدنش وجود ندارد، در حال حرکت و پیشروی است.

بی توجه ای به این واقعیت ها و هشدارها، اهمیت ندادن به نقش نئولیبرالیسم، و ارزیابی کردن بحران فعلی به عنوان بحران مازاد تولید، همه اینها بیانگر این است که تغییرات عمیقاً مهم کنونی و جهت حرکت اقتصاد آمریکا و جهان در طول سه دهه گذشته نادیده گرفته می شوند. هم اکنون طبقه سرمایه دار و به ویژه آن بخشی که در نوک این هرم بر روی کوهی از مازاد سرمایه نشسته اند به هیچ وجه عجله ای برای انجام کار دیگری ندارند و فشاری بر روی آنها نیست. مهمترین انگیزه و فشار آنها ایجاد بهترین شرایط برای استثمار بیشتر نیروی کار و تخریب سیاسی کار است.

۴/ یک حزب سوسیالیسم قرن بیست و یکمی برای منافع کل ملت مبارزه می کند. از دهه ۱۹۸۰ به بعد ما همواره شاهد نابودی زیرساختارها، تخریب شبکه های امنیت های اجتماعی، بی توجه ای به نظام آموزشی دولتی، انهدام انجمن های شهری و روستایی، خصوصی سازی ثروت های عمومی، رشد فقر و نابرابری، تضعیف کارخانه جات و شهرها، پائین آمدن سطح دستمزد کارکنان و اقتصاد ملی در حال نوسان و هم اکنون رکود بوده ایم.

در واقع، بخش اعظمی از طبقه سرمایه دار در شرکت های چند ملیتی، اقتصاد و کشور آمریکا را رها کرده اند و حوزه عملی شان اکنون بسیار فراتر از مرزهای ما و در سراسر جهان است. این طبقه خاص در آمریکا تحت تاثیر تغییر و تحولات در سود سرمایه در دهه های اخیر، اقتصاد جهان را به عنوان واحد اصلی در تجزیه و تحلیل های خود قرار داده اند.

به زبان دیگر، دامنه بازار، عرضه نیروی کار قابل استثمار، و استراتژی های سرمایه گذاری شرکت های چند ملیتی آمریکایی در سراسر جهان گسترش یافته است. مراکز تولیدی آنان، به کمک تکنولوژی جدید و نیروی کار قابل دسترس، در سراسر مناطق جغرافیایی پخش شده است.

البته این به آن معنا نیست که این روند برای تاسیسات تولیدی و بازار مصرف کنندگان و نیروی کار داخلی آمریکا عواقبی در پی ندارد. اما سلطه گران سرمایه چند ملیتی جهان که در آمریکا مستقر هستند همواره کمتر و کمتر به اقتصاد داخلی آمریکا وابسته اند یا بهتر بگویم بخش های اصلی شرکت های برگزیده چند ملیتی نسبت به بخش های خدمات همگانی، اقتصاد داخلی پر تلاش و جامعه مدرن آمریکا دیگر تعهدی احساس نمی کنند. در حقیقت یک اقلیتی دولت آمریکا را تبدیل به ماشین پول دهی و نیروی نظامی مخرب شخصی خود برای برقراری خواسته هایشان در داخل و خارج آمریکا نموده اند. اقرار نیست اگر که ادعا کنیم که این گروه اجتماعی انگل گونه شیره زندگی دولت، اقتصاد و جامعه ی ما را می مکند، در حالی که خود در دنیایی لوکس، نژادپرستانه و همراه با امتیازات ویژه طبقاتی زندگی می کنند. این حقیقت های تازه تاثیرات بسیارشومی بر آینده مردم آمریکا خواهد داشت. این حقیقت ضرورت استراتژیک شکست جناح راست افراطی در آمریکا را تغییر نمی دهد که برنامه اش بدست گرفتن مجدد کنترل کامل دولت در سال ۲۰۱۲ و تحمیل این حقیقت به مردم آمریکاست. کاری که می شود کرد گسترش زمینه برای گسترده و عمیق تر کردن مبارزه ی مردم برای آینده کشور است.

۵/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی در هر مرحله از مبارزه عملکرد سیاسی معینی بر می‌گزیند. ناگفته نماند که برای رفتن بسوی سوسیالیسم نه یک مسیر مستقیم وجود دارد و نه طبقه کارگر به این آسانی در زمان مشخص بر می‌خیزد و برای رسیدن به عدالت اجتماعی مبارزه می‌کند. بلکه مبارزه برای رسیدن به سوسیالیسم مسلماً از کانال روند ها و مراحل گذر خواهد نمود که ما هنوز در برنامه ها و نوشته هایمان به آن دست نیافته ایم.

سیاست های استراتژیک ما بر بستر ارزیابی از توازن نیروهای سیاسی و اجتماعی در هر مرحله از مبارزه در طول راه سوسیالیسم تعیین می‌گردد. بر این اساس است که یک استراتژی و تاکتیک خاص سیاسی بوجود می‌آید که می‌تواند صف طبقه و نیروهای اجتماعی در حال مبارزه و وظایف طبقاتی و دمکراتیک اصلی آنان را در هر لحظه و همچنین شکل گیری و سازماندهی ائتلاف های سیاسی مورد نیاز در جهت هدایت و حفظ تعادل موجود به سمت و سوی ترقیخواهانه را مشخص سازد.

۶/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکمی باید درک کند که در گسترش هر ائتلاف برای تغییر اجتماعی، نقطه نظرات در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و این امر کاملاً اجتناب ناپذیر است. وظیفهٔ چپ بیان شفاف و روشن نظراتش است از سوی دیگر باید به اهمیت این مسئله که وحدت چپ اولین نیاز برای رسیدن به تغییر اجتماعی است پی‌ببرد و در راه گسترش آن تلاش کند نه تلاشی آن.

نیروهای اجتماعی اصلی در این ائتلاف، همانطور که می‌بینیم، طبقه کارگر، رنگین پوستان، زنان، جوانان و سالمندان اند و چالش مهم پیش روی ما انتقال این مجموعه از نیروهای اجتماعی با درجات متفاوتی از اتحاد، ظرفیت سازماندهی، تحرک، روابط درونی ائتلاف، و عمق و استحکام چشم انداز سیاسی، به جنبش اجتماعی است.

۷/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم معضل هائی را برای نقطهٔ آغاز مبارزه بر می‌گزیند که توده های مردم نسبتاً آمادهٔ مبارزه برای آن معضل ها باشند.

شکی نیست که خواسته های چپ در مبارزه مردم و طبقه کارگر جایگاهی خاص دارد و غیر از این هم نیست. اما این خواسته ها نه می‌توانند تنها نقطه آغاز برای عمل مشترک باشند و نه تنها چیزی که چپ ها برای مبارزه توده ای با خود به ارمغان می‌آورند.

بلکه آنچه مهم ترست شیوهٔ برخورد، مهارت در ایجاد پتانسیل،

ارائه^۶ آلترناتیو در شیوه^۷ تجزیه و تحلیل، نگرش و ارزش ها، و تعهدی پایدار برای متحد کردن جنبش گسترده مردمی است.

۸/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم از هر تضاد کاذبی میان خواسته های خرد و کلان، بین تغییرات ناگهانی و تدریجی، بین عمل انتخاباتی و عمل مستقیم، بین حرکت توده ای و نافرمانی مدنی بدون خشونت، بین وطن پرستی و مبارزه^۸ ضدامپریالیستی، بین مبارزه علیه دولت و مبارزه در داخل دولت، بین ضدسرمایه داری و حساسیت به شکاف بین طبقه سرمایه دار و بین خواسته های عمومی مردم و خواسته های خاص مردم فاصله می گیرد.

۹/ یک حزب سوسیالیست در قرن بیست و یکم، نباید لیبرالها، حامیان سیاست های هویت طلبانه، جنبش های با خواست مشخص، رهبران مترقی و میانه رو سازمان های اجتماعی بزرگ، سوسیال دمکرات ها، سازمان ها و جوامع غیر دولتی، سرکوب شدگان نژادی، و جنیستی و... را به دشمن خود مبدل کند.

۱۰/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم در مفهوم شناخت طبقه و مبارزه طبقاتی تعمق می کند. شاخص ترین هدف ما جامعه ای است که در آن اختلاف طبقاتی برای همیشه کلا محو شود. افزون بر این، تفاوت های طبقاتی در دل خود سرمایه داری و روابط تولیدی، سیاست، و فرهنگ سرمایه داری نهفته است.

این حقیقت آشکار بیانگر این است که چرا طبقه سرمایه دار و آپارات ایدئولوژیکی اش تلاش می کنند وجود تقسیم طبقاتی آشکار نگردد. از طرفی هم میان برخی چپ ها و روشنفکران آکادمیک هم کوچک کردن طبقه و مبارزه طبقاتی انجام می پذیرد.

البته این هم درست است که نمی توان همه چیز را تنها به طبقه و مبارزات طبقاتی خلاصه نمود اما نادیده گرفتن ماتریالیسم تاریخی و عدم تحلیل در باره مقولات مبارزه طبقاتی ما را از واقعیات کنونی جهان هر چه دور تر می سازد.

در حقیقت اکنون بیشتر از هر زمان دیگری مطرح شدن طبقه کارگر به عنوان رهبر جنبش وسیع تر و گسترده تر و مسئله^۹ قدرت گرفتن این جنبش وسیع اهمیت پیدا کرده است. از سوی دیگر هم اکنون گرایش جدیدی به مطالعه^{۱۰} نظریات و زندگی نامه^{۱۱} سیاسی لنین در حال شکل گیری است، زیرا که تا کنون و در هیچ عصری کسی نتوانسته است حجم کار خود را با لنین در در زمینه^{۱۲} مسائل مربوط به طبقه، دمکراسی،

متحدان سیاسی، ملیت، قدرت، و انقلاب سوسیالیستی مقایسه کند.

از این روی هر نظریه ای برای رسیدن به آمریکای سوسیالیستی، بدون در نظر گرفتن طبقه^۲ کارگری فعال، متحد، با آگاهی طبقاتی، و از نظر تعداد در اکثریت به عنوان پایه و اساس یک رهبری ائتلافی بزرگ، تنها یک خیال محض است.

از این روی وظیفه مقدم یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم تمرکز بر روی طبقه کارگر و معضلاتی است که این طبقه همواره و بصورت روزانه با آن روبروست. از سال ۱۹۳۰ تا کنون هیچ زمان طبقه کارگر با چنین شرایط بد و هولناکی روبرو نبوده و چنین احساس عدم امنیت نکرده است. دستمزد های پرداخت نشده، اخراج های جمعی، انهدام مراقبت های بهداشتی و بازنشستگی، رقابت های شغلی در معیارهایی بی سابقه، استاندارد زندگی و شرایط کار را وخیم تر کرده و همواره وخیم تر می سازد. و این در حالی است که برای دو حقوق بگیر در خانواده، اضافه کار، شغل دوم و حتی سوم، و بدهی های بسیار زیاد، طبقه ی کارگر را حتی در شرایط بسیار بدتری قرار می دهد.

هدف اصلی ما در طبقه ی کارگر بخش سازمان یافته^۳ آن یعنی جنبش کارگری است. این بخش، با درک سیاسی، تجربه، تشکل، دانش عملی، تدابیر تاکتیکی، و منابع خود ستون فقرات احیای دوباره ی طبقه کارگر و ائتلاف مردمی است.

چگونگی تغییر این شرایط و بالا بردن قدرت چانه زنی در محل کار و نیرومند ساختن و توانائی دادن به قدرت اجتماعی طبقه^۴ کارگر در جامعه و کشور و همچنین چگونگی ایجاد ظرفیت سازمانگری و سیاسی این نیرو پرسش هایی است که پیش روی ما قرار دارد. تا زمانی که تعداد کارگران متشکل اندک باشند، تاثیر آن گذشته از این که چقدر خلاقانه عمل کنند، محدود است. بنا براین وظیفه مقدم هر سازمان و فردی که دمکراتیک فکر می کند، گسترش بخش سازماندهی شده طبقه کارگر است زیرا آینده کشور به آن مرتبط است. برای این منظور دو وظیفه مهم وجود دارد اول شکست دادن جناح راست افراطی است تا امکان محیطی مناسب برای تشکل کارگران به وجود آید و دوم ادامه و ارتقاء نیروی کار به یک جنبش اجتماعی است که بتواند بعنوان پیشرو سخنگوی جنبش گسترده تر مردمی باشد.

۱۱/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم چشم بر اهمیت بسیار بالای مبارزات دمکراتیک برای حق اشتغال، بیمه^۵ بهداشتی، مسکن، عدالت،

آموزش، هوای تمیز، صلح، حق رای، آزادی بیان، و غیره نمی بندد. آن ها عواملی حیاتی در مبارزه برای ارتقاء طبقه، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم هستند.

مبارزه برای دموکراسی/ رفرم در قرن بیست و یکم، هرچند کم دامنه، همانقدر اهمیت دارد که در قرن بیستم داشت. این مبارزه، هم وسیله است و هم هدف. این مبارزات، مردم و از طریق مردم، دموکراسی را قدرتمند می کند. این مبارزه نه تنها ستم و بهره کشی سرمایه داری را اندکی کم می کند، بلکه مسیر اصلی برای تغییرات رادیکال تر را هموار می سازد.

در حقیقت، تصور چگونگی متحد کردن نیروهای جنبش اجتماعی در هر صحنه مبارزه، از جمله مرحله سوسیالیستی، بدون درگیر شدن جنبش طبقه کارگر و مردم در مبارزات اصلاحی و دمکراتیک (در درجه ی اول و بیشتر از هر چیز حق اشتغال با دستمزدی قابل قبول و سایر حقوق اقتصادی) دشوار است.

با بیان این واقعیت، شاید از من پرسش شود که آیا من مبارزه دمکراتیک را بر مبارزه طبقاتی ارجعیت نمی دهم؟ من می گویم نه، به هیچ وجه. این بستگی دارد به این مسئله که کدام طبقه و متحدانش از منظر سیاسی و ایدئولوژیکی در هر لحظه از توانائی بیشتر برخوردارند و آیا تغییر در تعادل قدرت طبقات می تواند به چشم اندازی برای به دگرگونی های دمکراتیک و سوسیالیستی بیانجامد یا راه را بر پیشرفت آن پر سنگلاخ تر و ناهموارتر می سازد.

من اعتقاد راسخ دارم که در هر شرایطی در نهایت همه چیز به طبقه و مبارزه طبقاتی وابسته است.

۱۲/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم هیچگاه نیروهای اجتماعی، سازمان ها و نیز شخصیت های سیاسی را در دسته بندی های اجتماعی شدیداً محدود بسته نمی کند. زیرا که این نیروها و سازمانها و شخصیت ها هم می توانند تحت تاثیر مسائل، حوادث و تغییر روابط قدرتی موضعشان تغییر کند.

۱۳/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم از روشنفکران استقبال می کند و تعصبات ضد روشنفکری را از فرهنگ سیاسی خود حذف می نماید. چرا که هر حزبی که آرزوی دگرگونی در دنیای بشدت پیچیده امروزی را دارد، به گسترش جوامع روشنفکران مارکسیست نیازمند است.

۱۴/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم از شکاف میان طبقه حاکم و

سایر نیروهای اجتماعی استفاده می کند. زیرا پیروز شدن در مبارزه^۶ علیه طبقه حاکم یکدست کاری بسیار سخت است.

۱۵/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم با وجود اینکه تلاش برای گرفتن امتیازات طرف مقابل خود را دارد اما اهل توافق با طرف مقابل خود نیست زیرا شاید توافق بتواند مقدار زمان اندکی کار را جلو براند اما نباید فراموش کرد که در واقعیت بخش بزرگی از مردم در همان مقدار زمان اندکی زندگی می کنند. موفقیت های کوچک، قطعا، از سوئی می توانند عاجل بودن تغییرات را منتفی سازند و ایجاد توهم کنند، اما از سوی دیگر می توانند امید و انتظارات را زنده کنند و به درک بیشتر و اتحاد بیشتر عمق ببخشند و باعث گسترش خواسته های مبارزاتی گردند. با این وجود فراموش هم نباید کنیم که هر پیروزی اندکی در صحنه مبارزه تاثیرش از چندین جلسه سخنرانی ما بیشتر است.

۱۶/ یک حزب سوسیالیستی در قرن بیست و یکم بر این باور است که جنبش های سیاسی دارای اکثریت در واقع کسانی هستند که باعث دگرگونی های اصلاحی، رادیکال و اکو- سوسیالیستی می شوند. نیروهای مترقی و چپ مبارز که در اقلیت قرار داشته باشند، نمی توانند و نباید تلاش کنند جانشینی برای طیف گسترده ای از توده مردم باشند. خواست آنان ممکن است درست باشد و بتواند انگیزه ها را بیدار کند، اما تغییر تنها زمانی انجام می پذیرد که یک نیروی مادی همراهی این خواسته ها را نماید.

۱۷/ وظیفه ی یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم بر این باور است که بزرگراه دمکراسی رادیکال و سوسیالیسم منوط به وجود چپی بسیار بزرگتر، گسترده تر، و پخته تر از چپ موجود است. ما نه تنها این توهم را نداریم که به تنهایی می توانیم تمام این ها را انجام دهیم، بلکه فکر می کنیم هیچ سازمان و جنبش اجتماعی دیگر چپ هم نمی تواند این کار را بکند.

۱۸/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم برای مبارزه برای رسیدن به برابری نژادی و جنسیتی جایگاهی ویژه و برجسته قائل است. کم ارزش دادن به مبارزه در راه برابری نژادی و جنسیتی می تواند در بهترین حالت راه رسیدن به پیروزی را با مشکلات فراوان روبرو سازد و در بدترین حالت راه استیلای سیاسی و ایدئولوژیکی عقب مانده ترین بخش های طبقه^۷ حاکم را هموار سازد. این نادرست است که فکر کنیم کارگران سفید و مذکر توجهی به مبارزه برای رسیدن به برابری نژادی

و جنسیتی و علیه نژاد پرستی و مرد سالاری ندارند. اهمیت دادن آنها به این مسئله هم اخلاقی است و هم مهم. نژادپرستی و برتری جنسیتی به لحاظ معنوی غیر انسانی است و به لحاظ مادی باعث نابودی کل طبقه کارگر می شود.

۱۹/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم با تمایلات بومی پرستی و بیگانه ستیزی بشدت مبارزه می کند. مهاجرین در واقع فرهنگ و سنن، نیروی کار، و سنت مبارزاتی خود به کشور ما همراه می آورند. هیچ کسی نمی تواند نقش کارگران مهاجر در مبارزه اخیر برای دستیابی به دموکراسی، حقوق کارگران، آموزش مناسب، توانمندی اجتماعات، میراث فرهنگی، و قوانین مهاجرت انسانی و عادلانه را انکار کند و نادیده بگیرد. مهاجران آمریکا از روحیه ای مبارز و ضد سرمایه داری برخوردارند.

۲۰/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم به مبارزات برای حقوق دگرباشان جنسی اهمیت سیاسی در خور می دهد، کاری که تا کنون بی سابقه بوده است. این بدیهی است که علایق سبکی هر فرد موضوعی کاملاً شخصی است و شریک عشق یا ازدواج نباید موضوع مورد بحث دولت باشد. جنبش مبارزه برای حقوق دگرباشان جنسی، دوجنس گرایان و تغییرجنسیت داده ها طی چهل سال گذشته جنبشی قدرتمند اجتماعی شده است و جایگاه مهمی در جنبش مردم برای خود بدست آورده است. دقیقاً بخاطر تلاشهای این جنبش حساسیت جامعه بر انگیزته شد و باعث پیروزی هایی گشت و نظر مردم هم نسبت به این مسئله تغییر کرد.

۲۱/ برای یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم، استقلال سیاسی و عدم وابستگی احزاب به سرمایه های شرکتی الویت ویژه و خاص دارد. در شرایط کنونی دو گرایش متفاوت قابل مشاهده است. از سوئی میلیون ها نفر از مردم برای رای دادن به عنوان افرادی مستقل ثبت نام می کنند البته هنوز افراد بیشتری از روند سیاسی خود را دور نگاه می دارند و همچنین در همین حین احزاب و تشکل های مستقل بیشماری به ناگهان در سطحی محلی ظاهر می شوند. از سوی دیگر، نیروها و سازمان های اجتماعی بزرگ طرفدار استقلال سیاسی به کار با حزب دموکرات ادامه می دهند و با وجود استقلال در چهارچوب ساختارهای سازمانی آن حزب حرکت می کنند و این روند همواره ادامه دارد. البته بیشتر این نیروهای قصد دارند در ابتدا این حزب را اصلاح کنند و یا بر آن غلبه کنند. نکته مهم این است که بنظر ما این نیروهای مستقل مسلماً هیچ شانسی برای غالب شدن بر حزب دموکرات نخواهند داشت. البته ما نمی توانیم برای آنها حکم صادر کنیم.

۲۲/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم ارزیابی و عملکرد بین المللی دارد و خواهد داشت. با وجود اینکه ما هنوز بیش از یک دهه نیست که در قرن بیست و یکم قرار داریم، اما نسبت به تحولات ده سال آینده دید روشنی داریم. در رابطه با معضلات جهانی آنچه که مهم است ضرورت پرداختن به مسائلی نظیر: گرم شدن کره زمین و تخریب محیط زیست، ساخت سلاح های هسته ای و تکثیر آن، جنگ های بلاانقطاع، درگیری ها بر سر ذخایر طبیعی، فقر گسترده، توسعه نامتوازن، بیماری های همه گیر و غیره، و تلاش برای حل به موقع آن هاست. اگر برای ایمن معضلاتی راه حلی یافت نشود جهان ما غیر قابل زنگی خواهد شد.

بزرگترین مانع در اینجا امپریالیسم آمریکاست، که راه را برای داشتن جهانی صلح آمیز، قابل زندگی، و پایدار مسدود می کند. هردو جناح طبقه حاکم، اگرچه با روش های مختلف، تصمیم دارند برتری آمریکا در سیستم جهانی را حفظ کنند (یکی با زور و دیگری با ترکیبی از دیپلماسی آرام و نرمک نرمک) و با وجود اینکه تفاوت بین این و یا آن روش مهم است و نباید نادیده گرفت، اما علاقه شدید برای کسب جایگاه نخست در سطح جهانی، بدون ارتباط به این مسئله که سیاست خارجی آمریکا را چه کسی و کدام یک از دو حزب اصلی به پیش خواهد برد، وجود دارد.

در حال حاضر، تنها یک جنبش وسیع مردمی در داخل و خارج آمریکا وجود دارد که امپریالیسم آمریکا را وادار به عقب نشینی در هرگوشه جهان، از آسیای مرکزی و خاورمیانه گرفته تا پایان دادن به اشغال افغانستان، خروج کامل نظامی از عراق، پایان بخشیدن به درگیری های طولانی مدت بین فلسطین و دولت اسرائیل، لغو تحریم ها علیه ایران و سایر کشورها، خاتمه بخشیدن به محاصره کوبا، کاهش و محو سلاح های هسته ای، برجیدن پایگاه های نظامی در سراسر دنیا و منحل کردن ناتو، و غیره خواهد کرد.

۲۳/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی به دستاوردها و تجربیات عظیم جوامع سوسیالیستی توجه می کند و درس هایی را از آن فرا می گیرد. مشکلات اجتماعی که در جوامع سرمایه داری وجود دارد، در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی، اگر نه به تمامی، تا میزان زیادی، حل شده بود. ما نه می توانیم همبستگی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را با کشورهای که با شبکه ی استعماری و نواستعماری به مبارزه می پرداختند، فراموش کنیم و نه نقش تعیین کننده ی ارتش سرخ در شکست آلمان نازی، و نه نقش اتحاد شوروی در مخالفت با جنگ

هسته ای.

یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی باید با استالین و طرفدارانش بطور کاملاً شفاف خط کشی کند البته نه برای خوشحالی مخالفان سوسیالیسم و یا نقد سوسیالیسم بلکه بیشتر از این جهت که به میلیون ها نفر انسان آگاهی بدهد که اجبار و خشونت در اشتراکی کردن کشاورزی، پاکسازی و اعدام صدها هزار نفر از کمونیست ها و وطن پرستان، راه اندازی اردوگاه های کار که در آن افراد را زندانی و استثمار می کردند و تعداد بسیاری از مردم اتحاد شوروی را تا زمان نزدیک به مرگ به آنجا فرستادند و جابجا کردن کامل گروه هایی از مردم را از سرزمین های مادری شان و... را نمی توان به نام دفاع از سوسیالیسم، تائید نمود. زیرا که این اعمال جنایت هایی بر علیه بشریت بودند. این ها اشتباه نبودند بلکه جنایت بودند و داغ ننگی بر تارک ارزش ها و ایده های سوسیالیسم. من به احزاب دیگر کاری ندارم اما حزب ما باید در محکومیت این اعمال کاملاً شفاف باشد.

۲۴/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی به خوبی بر این امر آگاه است که دوره انتقالی به سوسیالیسم سهل نیست و از پیچیدگی هایی برخوردار است و بستگی به بشماری از عوامل خواسته و ناخواسته، آشکار و نهان و همچنین عمل آگاهانه از سوی نیروهای درگیر و تحت تاثیر شدید نیروهای خارج از کنترل ما (مانند جنگ های امپریالیستی، بحران اقتصادی، گرم شدن کره زمین، جنگ بر سر منابع طبیعی، مصیبت های طبیعی، اعمال تروریستی، و غیره) قرار دارد.

مسئله در این راه افت و خیزهایی هم وجود دارد. پیشرفت تدریجی تغییرات راه را برای گسست در بافت جامعه فراهم می سازد. موقعیت هایی در دولت، اقتصاد و جامعه مدنی بدست می آید، از سوی دیگر در مراحل شکست و عقب نشینی هم اتفاق می افتد. لذا باید برای همه این افت و خیزها که بارها تکرار خواهند شد آماده بود.

۲۵/ برای یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی، نگرش به سوسیالیسم کاری رو به ترقی و تکامل است. و ویژگی های خاص خود را خواهد داشت که از تاریخ و تجربه خود ما بر می خیزد. وظایف ناتمام دمکراتیک باقی مانده از سرمایه داری را به اتمام می رساند، در حالی که آزادی های دمکراتیک موجود را حفظ کرده و به آن عمق می بخشد و از حاکم شدن قانون حمایت می کند. این حزب به پاخواستن مردم و همچنین حمایت از سیستم حکومتی چند حزبی و تغییر احزاب در قدرت بنا بر تصمیم مردم را به رسمیت می شناسد.

سوسیالیسم ما به استثمار کارگران، نه یکباره بلکه به مرور زمان، پایان می دهد. سوسیالیسم ما حقوق جمعی و دمکراتیک را گسترش می دهد، در عین حال به خلاقیت های انسانی جایگاه ویژه ای می دهد. سوسیالیسم ما همه چیز است جز امری خسته کننده. این سوسیالیسم از دنیا برداشتی مدرن و پراز تحرک دارد. این سوسیالیسم از دل مردم ما، با تنوع فرهنگی و با آهنگ ملایمی رقصان رخصار نشان می دهد و بهترین سنت های مردم ما را به پایکوبی می کشاند و وطن پرستی را محتوایی دمکراتیکی می بخشد.

سوسیالیسم ما مردم را در تمامی عرصه های زندگی تشویق به مشارکت می کند. برای این کار، کارروزانه و کار هفتگی کاهش خواهد یافت و حقوق اجتماعی قانونی می شود. اما چنین معیارهایی هم هنوز برای حداقل نصف جمعیت ما یعنی زنان و سالمندان ناکافی ست. زنان مجبورند کار با مزد و کار بی مزد در خانه را با هم انجام دهند و از صبح تا شب کار کنند. از این روی سازماندهی مراقبت از نوزادان و کودکان و سالمندان برای مثال ایجاد مهدکودک های کافی و با کیفیت و رایگان و همچنین آلترناتیو های مشارکتی به جای آنچه که تا به امروز وظیفه زنان خوانده می شده: مانند آشپزی، تمیزکاری، شستشو ... ضروری است.

سوسیالیسم ما بر جدا کردن کلیسا از دولت اصرار می ورزد، ولی به این امر هم توجه دارد که دین باوران در جامعه فعالانه مشارکت خواهند داشت.

در دوره انتقال و از سحرگاه سوسیالیسم تا روشنائی کامل روز چه در کشور ما و چه دیگر کشورها، انتظار من این است که اقتصادی شامل ترکیب های مختلف مالکیت سوسیالیستی، تعاونی و خصوصی، در یک بازار سوسیالیستی قانونمند، با وجود تمامی تناقض ها و خطرات، حتی اگر همراه با تنش، عمل نماید.

نوع ترکیب، چگونگی تغییر، و شکل خاص کنترل دمکراتیک با تغییر شرایط برنامه ریزی اقتصادی یا عملکرد سرمایه گذاری های ملی را مسدود نمی سازد.

در حقیقت، وظیفه طولانی مدت تر یک دولت سوسیالیستی تغییر منطق: تجمع ثروت نزد تعدادی قلیل و میلیتاریزم به منطق: تولید برای نیازهای واقعی بشری و اقتصادی پایدار است. این تصور که می توان یک چنین دگرگونی عظیمی را بدون برنامه ریزی دقیق انجام داد، تصویری نادرست است.

بنا براین، یک حزب سوسیالیست در قرن بیست و یکم شاخص سوسیالیستی جامعه را با روابط و مناسبات واقعی می‌سنجد. همچنین به پایداری و مداوم بودن حرکت رشد و کافی بودن عرضه در سوسیالیسم اولویت می‌دهد. افزون بر این نمی‌توان صبرکرد تا سوسیالیسم برای تغییرات آب و هوایی و تخریب محیط زیست کاری کند. این کارها همین الان باید سازماندهی و انجام شوند.

۲۶/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم مدل سازماندهی خود را منطبق با نیازها و شرایط مادی خودش تدارک دیده و شکل می‌دهد و نه اینکه از جایی دیگر وارد کند. برای این منظور باید نسبت اعضا، نسبت جمعیت و محل تجمع اعضا، رهبری، دامنه و شدت مبارزه^۲ طبقاتی، و اهداف و خصوصیات سازمانی حزب - ساختار، فرم و قوانین سازمانی حزب و... توجه نماید. ساختار، شکل و قوانین هم همچنین به سنت های سازمانی و فرهنگی هر کشور بستگی خواهد داشت.

۲۷/ یک حزب قرن بیست و یکم باید بر تکنولوژی مدرن امروزی (انترنت) تمرکز خاص داشته باشد. اینترنت برای ما ابزاری را فراهم می‌نماید تا توسط آن گسترده تر از امکانات و فضای سازمان یافته^۳ خود مردم را سازماندهی کنیم و به ما اجازه می‌دهد در همه جا چه در مکان های قدیمی و چه در مکان های جدید سریعتر رشد نمائیم. از طریق اینترنت اعضا به راحتی می‌توانند به برنامه حزب و سایر مدارک لازم دست یابند و برای ما رابطه با رهبری و اعضا را میسر می‌سازد. بحث و دیالوگ را با یکدیگر سهل می‌کند.

۲۸/ یک حزب سوسیالیست در قرن بیست و یکم باید درهای خود را به روی اعضای جدید باز گذاشته و تاریخ خود را با دیدی انتقادی محک می‌زند. باید پذیرفت که هیچ حزبی از جمله حزب ما، بدون اشتباه نبوده و نیست. سیاست پیچیده و سخت است، و اشتباه در تئوری، تحلیل و عمل اجتناب ناپذیر است. اینکه ما اشتباهات خود را پنهان کنیم و یا در باره اش سکوت نمائیم، نه به نفع نسل های گذشته است و نه نسل های آینده.

یک حزب قرن بیست و یکمی از گذشته تجربه و یاد می‌گیرد، اما هیچگاه خود را زندانی گذشته نمی‌کند. گذشته تنها چراغی برای آینده است، نه سرنوشت ساز آینده.

همانطور که در ابتدای این مقاله اشاره نمودم نیروها و ائتلاف کنندگان برای روبروشدن با چالش های قرن بیست و یکم هنوز همدیگر

را نیافته و گرد هم نیامده اند. اما ما بر این باوریم که با ورود هرچه بیشتر به دل قرن بیست و یکم، این اتفاق خواهد افتاد.

لینک مقاله به زبان آلمانی:

http://redpicture.files.wordpress.com/۲۰۱۱/۰۶/۲۹۱۸_samwebb-partei-des-۲۱jh۱.pdf

حماس در گیر میان جبهه ها

ماکسیمیلیان فلش

برگردان کا مران صادقی



حماس در برابر آزمون سختی قرار دارد. حفظ آتش بس کنونی با اسرائیل به سختی قابل اجرا است. جهاد اسلامی که بر عکس حماس قاطعانه سیاست موافق با ایران را دنبال می کند، دیگر خود را ملزم به اجرای فرامین حماس نمی داند. و در شرایط کنونی عملیات نظامی جهاد اسلامی به نفع ایران است، چرا که به دشمن، قطر، آسیب می رساند.

جنگ داخلی سوریه، حماس را در موقعیت دشواری قرار داده است. از طرفی مجبور است از سیاست حامی جدید خود، قطر، پیروی کند. به این ترتیب اما مناسبات خود و متحدش حزب الله را به خطر می اندازد.

انقلابات بهار عربی حماس را با معضلی جدی روبرو گردانند. از یک سو این حرکت از چندین دهه بخشی جدا ناپذیر از محور ضد اسرائیلی و ضد آمریکائی است که ایران، سوریه و حزب الله را شامل می شود. همزمان به جنبش فراملی اخوان المسلمین تعلق دارد که روابطش با این متحدین دیرینه خصمانه است.

پیش از آنکه حماس در چنبره جبهه قدرت های متخاصم منطقه قرار بگیرد و نزاع داخلی بین هواداران هر طرف شعله ور شود، دبیر کل حماس خالد مشعل به یک اقدام عملی دست زد. او نظر به شرایط جنگی از وفاداری به رهبری سوریه سر باز زد و در فوریه ۲۰۱۲ مرکزیت سازمان خود را از دمشق به دوحا پایتخت قطر منتقل نمود.

به این ترتیب حماس، همانگونه که در تاریخ ۲۶ ساله اش، پراگماتیسم چشم گیری از خود نشان داد. در رابطه با بحران سوریه، موضع حماس بیطرفی است. احتمالاً از آن رو که اگر رژیم دمشق جنگ را از سر بگذرانند، دریچه ای باز باشد.

تغییر استراتژی حماس برای رژیم اسد غیر منتظره بود و ضایعه ئی درد آور. حاکمان مستبد سوریه در طول چند دهه با حمایت از "مقاومت اسلامی" علیه اسرائیل، به کسب مشروعیت پرداخته بودند. اکنون، که اسد خود با معضلات حیاتی روبرو است، حماس پیوند دوستی را گسسته و به اردوی دشمن، یعنی به اردوی اخوان المسلمین، ترکیه و رژیم های سلطنتی خلیج فارس می پیوندد.

برای حماس، قطر خود را به عنوان جانشینی ایده آل به جای حامی سوری عرضه کرد؛ او مانند حماس سنی است و بر عکس سوریه از نظر مالی قوی و از نظر سیاسی با ثبات است. بعلاوه می تواند به عنوان حامی حماس از نفوذ بیشتری در کشمکش های خاور میانه برخوردار باشد. نتیجه اینکه، گذشته از فاکتورهای دیگر، حماس نمی تواند بدون موافقت دوحا دست به عملیات نظامی علیه اسرائیل بزند.

این تغییر استراتژی که مبتکر آن خالد مشعل بود، مورد توافق همگانی قرار نداشت. اما با موفقیت انتخاباتی اخوان المسلمین در مصر به نظر می رسید که محاسبه سیاسی خالد مشعل نتیجه بخش باشد؛ دورنمای پایان محاصره غزه، درونمای سرمایه گذاری ها، شکوفائی اقتصادی و شانس بالا رفتن درجه اشتغال، حماس را به وجد می آورد.

گرچه پرزیدنت مرسى انتظارات بالای حماس را بر آورده نکرد، اما وجود یک حکومت دوست حماس در بزرگترین کشور عربی بسیار مهم بود. رژیم مبارک در مقابل اسلامیت ها موضع خصمانه داشت و در بین فلسطینی ها به دلیل قرارداد صلح با اسرائیل منفور بود. حکومت مرسى اگرچه مرز نوار غزه را باز نکرد، اما مراودات را تسهیل کرده و به حماس اجازه داد تا در مصر دفتر نمایندگی داشته باشد. در سال ۲۰۱۲ موسی ابو مرزوک معاون خالد مشعل در آنجا مستقر شد.

با عزل مرسى در اوائل ماه جولای، همه این اقدام ها به یکباره پایان گرفت. حال در قاهره دوباره ژنرالها بر سر کارند که مورد حمایت آمریکا قرار داشته و مدافع ادامه محاصره نوار غزه می باشند. برای حماس باورکردنی نبود که ارتش مصر یکی از دلائل کودتا را ارتباط اخوان المسلمین با جنبش های رادیکال اعلام کند. به عبارت روشن:

طرد حماس از ناحیه مصر تا حد موضع دولتی اهمیت یافته است.

اکنون حماس بیش از گذشته به حمایت مالی رژیمهای ساحل خلیج فارس وابسته است. و قولهای قطر برای تأمین مخارج پروژه های بزرگ زیر بنائی، تا زمانی که مصالح ساختمانی به غزه محاصره شده نمی رسند، فاقد ارزشند. به علاوه تعویض قدرت در قطر در ماه جون ۲۰۱۳ مخاطراتی به همراه دارند، چرا که جهت گیری سیاست خارجی امیر جدید تمیم ابن حامد هنوز روشن نیست. حماس یکبار چنین تجربه ناگواری را به هنگام تغییر پادشاه اردن از سر گذرانده است: در سال ۱۹۹۹ که عبدالله دوم جانشین پدرش شد، حماس را ممنوع کرد، دفترهای آنها را بست و رهبران شان را از اردن اخراج کرد.

در نوار غزه انتقاد به خالد مشعل روز بروز بیشتر می شود. به ویژه از ناحیه گردان های قسام، بازوی نظامی حماس. اینان خواهان نزدیکی دوباره به ایران هستند که نه تنها از نظر مالی، بلکه از طریق ارسال اسلحه نیز به حماس کمک می کرد.

با تغییر استراتژی خود، حماس در لبنان هم با معضلاتی روبرو است. پس از پیروزی فلسطینی ها در سال ۲۰۰۶ حماس نه تنها فعالیت های اجتماعی و خیریه خود را در اردوگاه های پناهندگان گسترش داد، بلکه به عضویت کمیته سیاسی اداره کننده اردوگاه در آمد. به علاوه از دولت لبنان درخواست کرد که به عنوان نماینده رسمی فلسطینی ها در لبنان شناخته شود.

در این زمینه حماس تا کنون از حمایت حزب الله لبنان که ارسال اسلحه ایران به غزه اغلب از طریق آنان انجام می گرفت، بر خوردار بوده است. حال مناسبات بین دو "جنبش مقاومت" به میزان قابل توجه ای به سردی گرائیده است، چرا که حزب الله شیعه مصمم در کنار رژیم اسد ایستاده و در درگیری های نظامی کشور همسایه شرکت دارد. در لبنان شایع است که حماس در جنگ داخلی سوریه در کنار اپوزیسیون می جنگد و جهادیون سنی را تعلیم نظامی می دهد.

حماس هنوز در منطقه تحت نفوذ حزب الله در جنوب لبنان پایگاه دارد. میلیشیای شیعه هنوز ارتباط خود را با حماس حفظ کرده است، چرا که حماس می تواند مخالفین فلسطینی حزب الله را آرام نگه دارد. هزاران پناهنده فلسطینی از سوریه به این اردوگاه از نظر گنجایش اشباع شده فرار کرده اند. بسیاری از آنان از گرفتن کمک های حزب الله بشدت امتناع کرده و برخی این کمک ها را در ملاء عام به آتش

کشیدند.

حماس در برابر آزمون سختی قرار دارد. حفظ آتش بس کنونی با اسرائیل به سختی قابل اجرا است. جهاد اسلامی که بر عکس حماس قاطعانه سیاست موافق با ایران را دنبال می کند، دیگر خود را ملزم به اجرای فرامین حماس نمی داند. و در شرایط کنونی عملیات نظامی جهاد اسلامی به نفع ایران است، چرا که به دشمن، قطر، آسیب می رساند.

منبع: اشپیگل آنلاین

چشم انداز مذاکرات هسته ای و تحولات سیاسی در ایران

سخنرانی و گفتگوی مهرداد درویش پور با دانشجویان داخل کشور 

برای شنیدن این سخنرانی:

<http://www.youtube.com/watch?v=L8u5UCwHUMg&feature=youtu.be>

دولت روحانی و سیاست اپوزیسیون

محمد اعظمی

مبارزه ما، اپوزیسیون دموکرات مدافع جدائی دین از دولت، معطوف است به استقرار دموکراسی، که از طریق عبور از جمهوری اسلامی دست یافتنی است. برای رسیدن به این هدف اهمیت دارد با صراحت از هر گامی که به سوی مردم برداشته شود استقبال کنیم و با هر اقدام و سیاست متضاد با منافع مردم، مبارزه کنیم.

حسن روحانی با وعده حل بحران اتمی و به حرکت درآوردن چرخ اقتصاد از طریق کاستن از دامنه تحریمها و باز کردن نسبی فضای سیاسی، در یک انتخابات غیردموکراتیک و غیر آزاد با رای مردم به قدرت رسید. نوع نگاه او به مناسبات جهانی، در چارچوب نظرات و سیاست های رفسنجانی قرار دارد و اولویت نخست برنامه اش نیز، حل بحران اتمی و به حرکت در آوردن چرخ اقتصاد است، که در این زمینه امروز، جریانات قدرتمندی در داخل کشور با او همگام اند. جدا از اصلاح طلبان و کارگزاران، بخش نیرومندی از روحانیون سنتی و بازار و اقشار متوسط شهری، با این خواست توافق دارند. از نوروز سال گذشته خامنه ای نیز تغییر جهت داد (۱) و سیاستش در رابطه با آمریکا چرخید و به سمت حل بحران اتمی، که کلید کاهش دامنه تحریمهاست، متمایل شد. این چرخش با تردیدهای نیز همراه بوده است. عوامل متعددی می تواند دامنه این تردیدها را تشدید یا کمرنگ نماید. سالها بر طبل یک برنامه اتمی غیرشفاف و دشمنی با غرب و آمریکا کوبیدن، نیروی معینی را جلب می کند. تغییر سیاست، آن نیرو را بحرانی و مساله دار خواهد نمود. افزون بر این اختلافات و کشمکش نیروهای درون قدرت برای حرکت به سوی مذاکره با آمریکا و غرب، نیروی ماند تولید می کند. برخی شل و سفت کردن ها و کلی گوئی های خامنه ای در این دوره، تحت تاثیر این عوامل بوده است. جریان مخالف خط عادی سازی رابطه با غرب، عمدتا در سپاه و ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی و در خود "بیت" لانه دارند. این جریان از تحریم سود هنگفتی به جیب زده و بازار قاچاق را در دست دارد. خامنه ای پایگاه و تکیه گاهش روی این نیرو است. از این نیرو تاثیر می پذیرد و از آن پشتیبانی می کند. اما چون در موقعیت رهبر نظام قرار دارد، ناگزیر است برای حفظ و تداوم نظام، چشم بر واقعیات پیرامون خود نبندد و به برخی الزامات ادامه حکومت خود تن دهد. او در اثر فشار تحریمها و احتمال بروز جنگ و شورش مردم، پس از سالها سرسختی، به این نتیجه رسید که ادامه آن سیاست، ممکن نیست. او می خواهد سکاندار و همه کاره این چرخش سیاسی باشد و از سوی دیگر چون از فشار و نارضایتی امنیتی ها و سپاه متاثر است، نه می خواهد و نه میتواند سیاستی روشن و بدون تزلزل داشته باشد. به اجبار و بسته به شدت فشار، مواضعش دستخوش نوسان می شود. برای خروج از این وضع دشوار، به کلی گوئی روی آورده تا قدرت مانور داشته باشد. پشتیبانی از سیاست خارجی دولت روحانی و همزمان انتقاد از برخی اقدامات آن، از نمونه هایی است که بیانگر چارچوب واقعیت کنونی خامنه ای است.

در عرصه سیاستهای داخلی، به نظر می رسد روحانی خود مایل به پیشبرد سیاست معتدل تری است. دامنه آن می تواند تا حد آزادی زندانیان سیاسی جنبش سبز هم کشیده شود. اما اجرای چنین سیاستی با موانع و دشواری های مهمی روبرو است. اگر در عرصه سیاست خارجی در مجموع جریانات نیرومندی با روحانی هم رای اند، در عرصه سیاست داخلی، نه تنها این هم اندیشی وجود ندارد، بلکه نیروی ماند، قدرت زیادی در درون حکومت دارد. برآیند و تعادل قوا در میان آنها فعلا به آزادی محدود بخشی از زندانیان سیاسی، اجازه فعالیت و انتشار به برخی از روزنامه ها و فشار کمتر به روزنامه نگاران، فعال شدن نسبی گروههای اجتماعی و طرح مطالبات آنها انجامیده است. همزمان تلاش هایی برای ادامه اعدامها و تهدید فعالان سیاسی با هدف ایجاد ترس در جامعه به چشم می خورد. از ترکیب کابینه کاملاً می توان تعادل قوا و گرایشات درونی حکومت را دریافت. در دولت روحانی طیف های مختلف و گرایشات متفاوت درون نظام، از محافظه کاران تا کارگزاران و اصلاح طلبان میانه، حضور دارند. وزارتخانه هایی که به امر اقتصاد و روابط خارجی مربوط است همه با قول های انتخاباتی و سیاست مورد پذیرش روحانی، همخوان هستند. اما در مسائلی که به اداره امور سیاسی مربوط است نه تنها وزرای او با نظرات اعلام شده اش چندان توافق ندارند، بعضاً نیز نظیر قرار دادن پورمحمدی در راس وزارت دادگستری، صد و هشتاد درجه با وعده های انتخاباتی او مغایرند. تن دادن روحانی به فشارهای درونی، بیانگر این است که در همین شروع کار، او نظر و احساسات رای دهندگانی را که برای تغییر و بازشدن فضای سیاسی به صندوق ها روی آوردند، نادیده گرفت. همچنین با حذف زنان از وزارت در کابینه اش -نیمی از جمعیت کشور- نشان داد در چارچوب همین حکومت نیز نمی خواهد و یا نمی تواند به تمایل دستگاه ولایت و روحانیت کم توجهی نشان دهد.

برای داشتن درکی از امکانات و محدودیت های ایجاد شده در بالا و شناخت چشم انداز جامعه پس از انتخابات، خلاصه خود را فقط در چنبره کارهای انجام شده و یا وعده های فراموش شده روحانی طی دو ماهه اخیر گرفتار کنیم. نگاه به عملکرد او برای اتخاذ سیاست هر چند بسیار مهم است، اما کافی نیست. در ورای این اقدامات، آنچه که اهمیت دارد و می بایست در مرکز توجه ما قرار گیرد فضائی است که پس از انتخابات ایجاد شده است. همان فضائی که مردم را با رقص و پایکوبی به خیابانها کشاند، سینماگران را تشویق کرد تا برای خواسته های خود حرکت کنند، نویسندگان را امیدوار نمود تا علیه سانسور بسیج شوند و ... همگی بستری است که خارج از اراده حاکمان،

امکان حرکت ایجاد می کند. توجه داشته باشیم که این فضا را نه روحانی و دولت او، که حرکت معنا دار مردم به جمهوری اسلامی تحمیل و بر جامعه حاکم نموده است. هم می شود برای پیشرفت مبارزه از این فضا بهره گرفت و هم می توان با سیاستهای منفعلانه و دنباله روانه، فرصت سوزی نمود و یاس را گسترش داد. بی جهت نیست که مقامات امنیتی دست به کار شده اند تا با ایجاد ترس فضا را تحت کنترل خود درآورده، آن را بسته نگاهدارند. بعید نیست اقداماتی مشابه قتل های زنجیره ای نویسندگان و .. در برنامه داشته باشند. اقداماتی که اگر هم خامنه ای امروز -به دلایلی- با آن مخالف باشد، نتواند علیه آن موضع گیری کند. شعارهای تند ضد آمریکائی که این روزها دوباره جان گرفته و پوشاندن شهر با بنرهای ضد آمریکائی و علیه مذاکره، همه اقداماتی است برای خرابکاری در روندی که پیرامون عادی سازی با غرب در جریان است.

اهمیت مکث روی این فضا، توجه به چشم اندازی است که برای تشدید فعالیت و کمک به جنبش های مدنی مهم اند. نباید گذاشت این فضا سرد و منجمد شود. بخشی از مردم که برای تغییر به پای صندوق ها شتافتند همراه نیروئی که خواست تغییر را با رویگردانی از این انتخابات غیردموکراتیک دنبال کردند، امروز برای طرح مطالبات خود و مبارزه برای تحقق آن با همدیگر متحد و همراهند. این نیرو هم آفریننده این فضا بوده و هم اگر فعالانه وارد میدان شود می تواند از آن برای پیشرفت مبارزه و عقب نشاندن استبداد بیشترین بهره را برد.

کدام چشم انداز؟

چشم انداز آینده جامعه با چگونگی حرکت نیروهای سیاسی و جامعه مدنی پیوند دارد. امروز پیرامون برنامه اتمی و حل مساله تحریم ها در درون نیروهای راست افراطی به رهبری خامنه ای تفاوت بروز کرده است. اما در زمینه مسائل سیاسی، حدودا هم نظری وجود دارد. این تفاوت از جایگاه آنها در قدرت سیاسی نشات می گیرد. هر چند هنوز آنچنان وسعت نگرفته و مابه ازاء عملی پیدا نکرده است که بتوان آنها را کاملا متفاوت ارزیابی نمود. کماکان در راس تمامی ارگان های غیر انتخابی، راست ترین و افراطی ترین نیرو از جانب "رهبر" گماشته می شوند. کسانی که در توهم اصلاح رفتار خامنه ای این روزها جان گرفته اند و راست افراطی را از خامنه ای جدا می دانند، توضیح نمی دهند که چرا نهادهای وابسته به "رهبر" و نیروهای موثر آنها نظیر شورای نگهبان، ارگانهای امنیتی، سپاه و بسیج، انصار حزب

اله، کیهان، بیت خود خامنه ای و در دست راست افراطی است؟ فشار تحریم ها و ترس از شورش داخلی خامنه ای را به عقب نشینی واداشته است. او نه از روی عقلانیت که به اجبار تن به چرخش در برنامه اتمی داده است.

در سیاست داخلی، گشودن دریچه برای حداقل فضای تنفس، هنوز در حدی نیست که با تغییرات در سیاست خارجی هماهنگ شود. به رغم این، امروز مجموعه شرایط امکان مناسبی برای اتخاذ سیاست سازش با غرب برای سرکوب در داخل، فراهم نمی کند. مردم ایران جنبش بزرگ ۸۸ را تجربه کرده و امکانات زیادی برای مبارزه فرا رویشان قرار دارد. وسایل ارتباط جمعی صدای هر فریاد اعتراضی را به سرعت و وسیعاً به گوش مردم جهان می رساند. دولت های غربی و آمریکا نیز مدتهاست که سیاست مخالفت خود با جمهوری اسلامی را با نقض حقوق بشر نیز توجیه کرده اند. در این کشورها، رسانه ها و افکار عمومی جامعه می توانند نقش آفرین باشند و بر خلاف کشورهای استبدادی، حکومتیان در غرب برخاسته از رای آزاد مردم اند. از اینرو حل مساله تحریم ها بدون باز کردن حداقل فضا، بسیار دشوار شده است. افزون بر این جمهوری اسلامی امروز در موقعیت دهه ۶۰ نیست. از توان، امکانات و انسجام لازم برای سرکوب در ابعاد گذشته برخوردار نیست. در مجموع در چشم انداز، امکانات برای عقب نشاندن استبداد امیدوار کننده است.

سیاست اپوزیسیون؟

در برخورد با دولت روحانی در میان نیروهای اپوزیسیون سیاست های متفاوتی وجود دارد که بعضاً در نقطه مقابل هم قرار دارند. این سیاست ها هر چند طیف گونه و متنوع اند، اما سه سیاست، که هرکدام نیز رنگارنگ اند، قابل تشخیص است.

الف- بخشی از اپوزیسیون سیاست حمایت و توهّم پراکنی را پیگیری می کند. در میان طیف گسترده این بخش بعضاً گرایش وجود دارد که از نظر سیاسی حتی از خود روحانی بیشتر دلسوز این نظام استبدادی است. این گرایش خامنه ای را از راست افراطی جدا می بیند و نوک حمله اش را متوجه راست افراطی می کند. با نامه نگاری تلاش می کند رفتار خامنه ای را اصلاح و او را همراه یا حداقل بی طرف کند. اگر از این گرایش - که پیروان آن عملاً از اپوزیسیون خارجند و انتقاداتشان به اپوزیسیون غلیظ تر از انتقادی است که به حکومت دارند، - بگذریم، اساس نظر این بخش از اپوزیسیون، با پشتیبانی و انتقاد از روحانی

مشخص می شود. این گرایش یا از روحانی انتقاد ندارد و یا اگر هم انتقادی دارد، معتقد است نباید بر زبان رانده شود. این نیرو برای اینکه انتقاد به فراموشی سپرده شود، فعلا وظیفه ساکت کردن دیگران و به تعویق انداختن انتقاد را بدوش گرفته است. یا زمان را برای انتقادات مناسب نمی بیند و یا آن را بهانه سوء استفاده طرف مقابل قرار می دهد. روحانی را "رئیس جمهور منتخب" می داند-گوئی انتخابات آزاد بوده است- و رای مردم برای عقب نشاندن دستگاه ولایت را مشارکت در یک انتخابات سالم و رقابتی به حساب می آورد. اگر سیاست این گرایش بر مشی نیروهای منتقد و مخالف جمهوری اسلامی حاکم شود، عملا به تقویت راست ترین جناح حکومتی کمک کرده جاده صاف کن تحکیم استبداد خواهد شد.

ب- بخش دیگری از اپوزیسیون که سیاست تند و رادیکالی دارد، عمدتا نیروئی است که سیاست کردن را با طرح شعارهای ارزشی درهم می کند و مشخص ترین سخنش چنان کلی است که نه خود می تواند آن را عملی کند و نه مردم قادرند آن را درک کنند. این نیرو اساسا ایده آلهائی دارد و دستیابی به آنها را بی توجه به توان و امکانات پیگیری می کند. به همین دلیل از صحنه سیاست برکنار است. این نیرو کل جریانات حاکم را "سر و ته یک کرباس" می داند و "سگ زرد" را "برادر شغال" می پندارد. تفاوتها را جنگ زرگری می فهمد و خواهان سرنگونی این کل است. بدون آنکه راه رسیدن به سرنگونی را روشن کند.

ج- بخش دیگری از اپوزیسیون، نیروئی است که می خواهد واقعیت را مبنای اتخاذ سیاست کرده و ارزش ها را رهنما قرار دهد. این جریان برای تحقق ارزش ها سیاست کردن را با امکانات و توانائی ها و موانع فراروی خود و حریف مقابل می سنجد. نیروهای این طیف کمتر در باره دولت روحانی حرف مشخص زده اند و هنوز سیاست روشنی در رابطه با آن اعلام نکرده اند. درک و دریافت من از سیاست در قبال دولت روحانی چنین است:

برای اتخاذ سیاست اهمیت دارد که هم هدف های مهم مرحله کنونی را روشن کنیم و هم سیاست های خود را برای دستیابی بدان مشخص نمائیم. مبارزه ما، اپوزیسیون دموکرات مدافع جدائی دین از دولت، معطوف است به استقرار دموکراسی، که از طریق عبور از جمهوری اسلامی دست یافتنی است. برای رسیدن به این هدف اهمیت دارد با صراحت از هر گامی که به سوی مردم برداشته شود استقبال کنیم و با هر اقدام و سیاست متضاد با منافع مردم، مبارزه کنیم. البته برای استقرار

دموکراسی خود را به اقدامات موردی محدود نمی کنیم. سیاست ورزی ما اساس ساختار و قانون اساسی نظام را نشانه گیری می کند. این چارچوب کلی و رئوس و منطق سیاست ورزی ماست که در برخورد با دولت روحانی نیز راهنمای ما قرار دارد.

این چارچوب برای اتخاذ سیاست می تواند هم ما را از مقابله بیهوده با دولت روحانی پرهیز دهد و هم از دنباله روی از آن، باز دارد. این سیاست اگر درست اجرائی نشود، از سوئی ممکن است به سیاست حمایتی از حکومت، به صرف توقف اقدامات خرابکارانه گذشته اش، کشیده شود و از سوی دیگر این امکان وجود دارد که این اقدامات، دیده نشود و نسبت به اثرات مثبت آن برای بهبود زندگی مردم کم توجهی صورت گیرد.

بسیاری از سیاست های این حکومت طی این سی و چند سال گذشته مضر به حال جامعه بوده است. این حکومت بدون هیچ توجیهی بسیاری از فعالان سیاسی و مدنی، نیروهای جنبش سبز و حتی اصلاح طلبان معتقد به جمهوری اسلامی را، به زیر شکنجه کشانده و به اعترافات تلویزیونی وادر نموده است. اگر در نتیجه فشار مردم راهی جز آزادی این نیرو برای حکومت باقی نمانده باشد، ما به چه دلیلی باید برای توقف سیاست های خرابکارانه حکومت، به حمایت و پشتیبانی از خود خرابکاران کشیده شویم. فرض کنید حکومت با ماجراجویی جنگی را تحمیل کند. آزادیخواهان علیه جنگ موضع دارند. اگر حکومت ناچار شود دست از جنگ بردارد، بدون تردید به سود جامعه است. اما خطای بزرگی است قبل از اینکه عامل این سیاست افشا و طرد و منزوی شود، حمایت و پشتیبانی از حکومت برجسته گردد. جنگ ایران و عراق نمونه خوبی است. خمینی با لجajt و به قیمت جان هزاران انسان جنگ را تا آخرین لحظات ادامه داد و موقعیت های بسیار خوبی را سوزاند. اما زمانی که نه راه پیش داشت و نه راه پس، جام زهر را سرکشید. آیا کار خمینی قابل پشتیبانی بود؟ شکی نیست توقف جنگ به سود مردم بود، اما دلیلی برای پشتیبانی از او وجود نداشت. خمینی قبل از هر چیز، باید به خاطر سیاست جنایتکارانه جنگی اش، که به مرگ هزاران نفر انجامید، زیر سؤال می رفت. نه اینکه از او حمایت و پشتیبانی می شد.

در مقابل، خطای دیگری وجود دارد و آن نادیده گرفتن برخی اقدامات مثبت به سود مردم است. نیروئی که این اقدامات را به خاطر سیاستهای مخرب حکومت نادیده بگیرد، به خطا می رود. ما واهمه ای از بیان هر اقدام ولو کوچک به سود مردم نداریم. نه تنها در برابر

آنها قرار نمی گیریم، بلکه از این اقدامات استقبال هم می کنیم. امروز مذاکره با آمریکا و غرب برای حل بحران اتمی مثبت است. ما سالهاست که این سیاست را بیان کرده و در سطح جامعه از آن دفاع کرده ایم. اکنون که این سیاست توسط دولت روحانی پیش می رود، به سود مردم بوده و ما از آن استقبال می کنیم. اما پیش از آنکه به حمایت از دولت روحانی بپردازیم بلافاصله این پرسش را داریم که علت ادامه سیاست زیانبار برای مردم و کشور، چه بوده است؟ عاملین آن در قدرت چه کسانی هستند؟ قهرمان معرفی کردن و پشتیبانی از کسانی که خود در این سیستم سالها مسئولیت فردی و جمعی داشته اند کاملاً ناجاست. ما اگر بخواهیم سیاست حمایتی داشته باشیم از سیاست جریان‌ات آزادیخواهی در اپوزیسیون دفاع می کنیم، که سالها از داشتن مناسبات عادلانه و شفاف با همه کشورهای جهان دفاع کرده اند. همان نیروهایی که نظراتشان توسط همین حکومت سانسور و نادیده گرفته شده است. بنابراین ما هر قدمی را، که در جهت منافع مردم و دست برداشتن از خرابکاری های گذشته برداشته شود، مثبت می دانیم و از نارسائیها با صراحت و روشنی انتقاد خواهیم نمود. آزادی زندانیان سیاسی مثبت است و ما از آن استقبال خواهیم نمود. اما اگر آزادی زندانیان با اعاده حیثیت از زندانیان سیاسی همراه شود و حکومت یا جناحی از حکومت از آنها و از جامعه به خاطر سیاست سرکوبگرانه اش پوزش بخواهد، این اقدام نه تنها قابل پشتیبانی، که شایسته حمایت است. چون راه تکرار آن مسدود می شود. اما اگر زندانیان سیاسی عفو داده شود و بخشوده شوند این اقدام به رغم مثبت بودنش، قابل پشتیبانی نیست. چون هنوز از زشتکاری های حکومت دفاع می شود و امکان تکرار آن وجود دارد. حمایت از نیروئی که راه تکرار فاجعه را نمی بندد، توهم پراکنی و مضر به حال جامعه است.

سوم آبان ۹۲ برابر ۲۵ اکتبر ۲۰۱۳

زیرنویس:

(۱) تغییر سیاست خامنه ای برای رفتن پای مذاکره با آمریکا توسط برخی کادرها و جریان‌ات سیاسی از مدتها پیش مطرح شد. از جمله کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران به تاریخ بهمن ماه ۹۱ در این باره چنین ارزیابی نموده است:

” به رغم سخنان صریح خامنه ای که مذاکره با آمریکا را مردود شمرده است اما همه تاکیدات او حاکی از فشار طاقت فرسائی است که

به جمهوری اسلامی وارد می شود. خامنه ای با اشاره به سخنان آمریکایی ها، مبنی بر اینکه گفته بودند توپ در زمین ایران است، چنین گله می کند: "توپ در زمین شماست. چرا که شما باید پاسخگو باشید که آیا سخن گفتن از مذاکره همزمان با ادامه فشار و تهدید، اصولاً معنایی دارد؟" در مجموع قطعیتی در گفتار خامنه ای در رابطه با عدم مذاکره با آمریکا وجود نداشت. سخنان او مشروط بود. او در بخش دیگری از سخنانش می گوید: "مذاکره برای اثبات حسن نیت است، شما از سر سوءنیت دهها کار انجام می دهید و بعد به زبان می گوئید مذاکره! آیا ملت ایران می تواند باور کند که شما حسن نیت دارید؟" این سخنان در حالی بیان می شود که فشار تحریمها در کنار بی کفایتی مدیران ارشد این حکومت، زندگی مردم را بسیار دشوار نموده است. در فاصله تشدید تحریمها، درآمد ارزی حدود ۶۰ درصد کم شده است. بیکاری سیر صعودی طی کرده و گرانی بیداد می کند. ارزش ریال بسیار پائین آمده و یک یورو به بیش از ۵۰ هزار ریال رسیده است. خطر برآمد جنبش و رشد اعتراضات مردم از چشم حاکمان پنهان نمانده است. به همین دلیل است که میل حکومت به مذاکره با آمریکا برای خلاصی از شرایط دشواری که خود و جامعه را در آن گرفتار کرده اند، به وضوح عیان است."

سخنی مهم با هموطنانِ مسلمانِ شیعه، یک آزمون



پایا راستگونیا

شما مسلمان شیعه در حالی در برگزاری مراسم مذهبی خویش نه تنها آزاد هستید بلکه از حمایتها و تشویقهای حکومتی برخوردارید که بسیاری از باورمندان و پیروان دیگر ادیان، مذاهب و عقاید از آزادی و امکان و احترام لازم در برگزاری و ابراز باورهای خویش یا مطلقاً برخوردار نیستند یا با حذف و سانسور و تحت جو رعب آور امنیتی و با هزار اما و اگر و قید و شرط به این امر مبادرت می ورزند.

در ابتدا لازم است یک مقدمه کوتاه در اشاره و توجه به وضع موجود، در موضوعی که مورد نظر این نوشته است، آورده شود و سپس به نکته اساسی که منظور از عنوان فوق را می‌رساند پرداخت:

اکنون مردم ایران و از آنجمله مسلمانان و از جمله مسلمانان، شیعیان به مانند هر ساله در آستانه مراسم و مناسک مذهبی ایام محرم قرار دارند که تحت زعامت حکومت مذهبی، وضعیتی همراه با اجبار و اصرار و تبلیغ و تزویر و تبعیض می‌یابد.

در ذهنم خاطرات و تصاویری از این مراسم را از زمان کودکی تا مراسمهای اخیر که بیشتر از طریق فیلم و عکس شاهدش بوده‌ام مرور می‌کردم، و یک چیز، احتمالاً به تصدیق بسیاری از شما که به خلاف من باور مذهبی دارید نیز، در این سیر چندین ساله عیان و آشکار بوده است و آن افزایش روز افزون تجملات، ترتیبات و امکانات بسیار آنچنانی و بریز و بپاش‌هایی است که در مراسمهای مذهبی و به خصوص اهم‌هم آنها، مراسم محرم رشد روز افزون و گاه سرسام‌آوری داشته است. در این امر همانطور که اشاره شد یک علت عمده و برجسته البته تشویقها و حمایتهای مالی و مادی و سیاسی حکومت، که به جهت مبانی و در آمیختگی ایدئولوژیک و اعتقادی خود به هر روی از این مراسم غایت استفاده و یا سواستفاده را به عمل می‌آورد، بوده است.

سر و شکل برگزاری این مراسم و بازار گرمی‌آوندها و خصوصاً روضه خوانهایی حرفه‌ای و فوق حرفه‌ای که طبق گفته بسیاری از موجب و دستمزدهای چند و چندین ملیونی در ظرف زمانی محدود بهره می‌برند، مراسم را چه به لحاظ ترتیبات و ساز و کار و چه به جهت ظاهر و اجرا بیشتر به کنسرتهای بزرگ موسیقی با سوپراستارها و حواشی ریز و درشت آنها بدل نموده است. و این البته علت جذابیت این مراسم نزد بسیاری، خصوصاً نسلهای جوانتر جامعه بوده است. که چندان هم، نه دل در گرو اعتقادات مذهبی دارند و نه علاقه‌ای به وضعیت سیاسی کنونی و در این مورد تشویقها و تبلیغات حکومت در حمایت از چنین مراسمهایی، منتها در نبود آزادی جشنها و مراسم و مکانهای تفریحی و... به هر تقدیر خود زمینه‌ای از تفریح و تفنن آنان شده است.

اما به هر روی نمی‌توان جنبه‌های تزویر بعضاً تهوع‌آور و تبلیغات و تشویقهای رسمی و حکومتی که عامل فساد در همه موضوعات مورد دخالت و از جمله در مورد این مناسبتهای مذهبی بوده و خواهد بود را از نظر دور داشت.

با این مقدمه برای توضیح عنوان این نوشته توجه شما را به دو نکته

جلب می کنم:

نکته نخست: روی سخنم با شما مسلمانان شیعه است که به مانند هر سال احتمالاً اکنون خود را برای مراسم محرم امسال و سپس دیگر مراسم مذهبی در طول سال آماده می کنید و اکنون و یا در روزهای آینده در صدد فراهم آوردن و یا اجرای برخی از ترتیبات و مراسم در این خصوص هستید.

البته پیشفرض من در مخاطب قرار دادن شما این است که شما در کنار باور به دین و مذهب خویش، ضمناً به حقوق و آزادیهای مدنی و اجتماعی، مبانی حقوق بشر و نیز احترام و تکریم به باورمندان به ادیان، مذاهب و اعتقادات دیگر هم باورمند و مقید هستید یا به عبارت درست تر شما در شمار آن دسته از مسلمانان شیعه هستید که به این امور باور راسخ دارند (و احتمالاً که نه، یقیناً همین باور به سازگاری و عدم باور به تضاد و تناقض بین این دو امر شما را بر آن می دارد، گویا آسوده خاطر در مراسمی چون عاشورا و سایر مناسبتهای مذهبی حضور به هم رسانید) شما دست کم در ذهن و در تئوری به این موارد اذعان و اصرار دارید. اما در عمل هم آیا ابراز سنجش و ابرازی در این مورد وجود دارد و شما در نظر داشته اید؟

بله، مسلماً. اگر شما به سازگاری آزادی و حقوق اجتماعی و مذهب و دین (مخصوصاً اسلام در مذاهب مختلف آن از جمله تشیع) البته در حالتی منتزع از قدرت و حکومت، باور دارید یک آزمون اتفاقاً در شرایط حاضر برای آن وجود دارد که شما به عنوان مسلمانی شیعه بتوانید این باور و تقید خود به آزادی را عملاً بسنجید به نمایش گذارید. به عبارتی دیگر می توان گفت در صورت باورمندی شما همزمان هم به دین و مذهب و هم به حقوق و آزادیهای انسانی و مدنی این مسئولیتی بسیار مهم بر عهد^۱ شما می گذارد.

شما مسلمان شیعه در حالی در برگزاری مراسم مذهبی خویش نه تنها آزاد هستید بلکه از حمایتها و تشویقهای حکومتی برخوردارید که بسیاری از باورمندان و پیروان دیگر ادیان، مذاهب و عقاید از آزادی و امکان و احترام لازم در برگزاری و ابراز باورهای خویش یا مطلقاً برخوردار نیستند یا با حذف و سانسور و تحت جو رعب آور امنیتی و با هزار اما و اگر و قید و شرط به این امر مبادرت می ورزند.

لطفاً برگزاری مراسم در پستوها و خانه ها و در حصار دیوارها و تحت قیود و شروط امنیتی را اصلاً و ابداً به حساب آزادی لازم و ضروری آنها در این امر نگذارید! کافی است مقایسه ای بین امکانات و آزادی خودتان در مراسم مذهبی ضمناً رسمی - حکومتی با این هموطنان نموده و کمی جانب انصاف و عدالت را رعایت نمایید.

شما خود احتمالاً گاه و بیگاه از اخبار حاکی از ایذا و آزار این هموطنان مسیحی، بهایی، یهودی، زردشتی، دراویش و صوفیان و... در رسانه ها اطلاع یافته و خود نیز از این امر ناراحت و احتمالاً بیزارید.

نکته دوم: شما هموطن مسلمان شیعه چنانچه باورمند به حقوق و آزادیهای اجتماعی و مدنی هم[انسانها در ابراز باور و دین و عقایدشان هستید به عبارت زیباتر، از این آزادگی در احترام نهادن و حمایت از حقوق دیگران برخوردارید، چرا در عمل طوری رفتار می کنید که در نتیجه و در عمل یک کف[ترازوی انصاف و عدالت به نفع شما سنگین تر به نظر می رسد؟ چطور خود آزادانه حاضرید در مراسم مذهبی خویش شرکت کنید در حالی که این حق و آزادی انسانی از باورمندان به ادیان و عقاید دیگر سلب شده و در این زمینه هر روزه ناجوانمردانه، جاهلانه و تبعیض آمیز از سوی عمال حکومت آزار و اذیت می شوند؟

آیا قدری، کمی، ذره ای وجدان، آزادگی و انسانیت به شما حکم نمی کند شما نیز با عمل و اقدام خود اتفاقاً در ارتباط با مراسم و مناسبتهای مذهبی که به آن باور دارید و از قضای روزگار حکومت از آن استفاده یا سوءاستفاده می کند، با عدم شرکت در این مراسم یا برگزاری این مراسم، نه به سر و شکلی که آزادی شما را مقابل محرومیتها و مضایق معتقدان دیگر ادیان و عقاید جلوه گر می سازد، بر حقوق هموطنان خویش اصرار ورزید؟

آیا از عدم تضاد دین با آزادی و حقوق بشر تنها به همین اکتفا نموده و مقید دید که خود بی دغدغه[این تداخلها و تضادها و با خیالی آسوده از بابت عدم چنین چیزی در مراسم و مناسبتها مذهب و دین خویش حضور به هم رسانید؟ آیا این موضوع را در عمل و به آشکار ترین وضع عملی و عینی تنها به نفع خویش تعبیر نمی کنید؟

آیا باور شما به آزادی و حقوق انسانی در کنار معتقدات دینی و مذهبی تان و بنابراین لزوم تقید شما در عمل به این آزادیها، قدری

به شما حکم نمی کند که شما نیز هر چند از آزادیهای مذهبی خویش برخوردارید، به رغم این برخورداری و تشویق و حمایتهای مزورانه دستگاه حاکم، در شکلی آگاهانه و در چهارچوب یک مبارزه مدنی علیه تبعیض و تضییع حقوق هموطنان خویش در ادیان، مذاهب و عقاید دیگر، از این حق و برخورداری خویش تا زمانی که این هموطنان نیز به مانند شما از آزادی و احترام مناسب شأن خویش برخوردار شوند، و به واقع در راستای یک جامعه اخلاقی و انسانی، صرفنظر کنید؟ (روشن است که در اینجا تنها منظور آزادیهای مرتبط با دین و مذهب است، تضییع دیگر آزادیهای مدنی و اجتماعی که برای همه شهروندان جدای اعتقاد دینی و مذهبی شان به یکسان وجود دارند خود حکایت بسیار گسترده تری دارد)

بدیهی است آنچه این مطلب عنوان می کند یک ابراز نظر و شاید به عبارتی گلایه و درد دلی با شما هموطنان مشخصی است که مخاطب این نوشته اید اینکه در عمل چطور می توان این امر انسانی را به نمایش گذاشت چیزی است که به تدبیر دیگران، به خصوص شما نیازمند است، ولی باید گفت اگر تقید و اراده ای در این زمینه وجود داشته باشد، مطمئناً راه های عملی ساختن آن نیز یافته و شناخته خواهند شد و در اینصورت روشن است که شما هموطنِ مسلمانِ شیعه:

۱- آلت و ابزار تبلیغات حکومت در سؤاستفاده از باورها و عقاید و مراسم مذهبی و کسب مشروعیتی که از این امور به عمل می آورد نخواهید بود، و نیز در تجملات و تزویرها و بساطی که در بلند مدت به ایجاد فساد در این موضوعات انجامیده و بیش از این خواهد انجامید دخالتی نداشته بلکه با آن مخالف بوده و در عمل بساط تزویر و تبلیغ و سؤاستفاده آخوندها و روضه خوانهای حکومتی را از رونق می اندازید. در اهمیت این امر در صورت عملی شدن نمی توان تردید کرد.

۲- در یک اقدام عملی و اجرایی زیبا، اراده مندانه و انسانی در ابراز باورتان به آزادی و ایستادگی در تحقق حقوق انسانی و اجتماعی هم^۱ هموطنانتان از هم^۲ دیگر مذاهب و عقاید فعالانه شرکت جسته اید.

۳- این می تواند یکی از مظاهر عملی و مؤثر آنچیزی باشد که مورد پسند بسیاری است و از آن به عنوان «مبارزه مدنی» یاد می شود. به ویژه در این مورد باید به وظیفه خطیر بسیاری از چهره ها و شخصیتهای متنفذ فکری و فرهنگی مذهبی و کسانی که به ویژه همواره

داد سخن در سازگاری دین و آزادی اجتماعی سرد داده و می دهند و خود به تلوتهای حکومت آلوده نیستند به عنوان یک آزمون قابل تأمل اشاره نمود.

اگر بسیاری در جماعت مسلمان شیعه در جامعه ایران واقعاً به آزادی و امکان سازگاری آن با دین و مذهب باورمندند، به جدایی دین از دولت معتقدند و در صدد جدا کردن آن از لوث و فساد قدرتند، آیا نباید در مقابل نمایش تبعیض و تضحیی که خود شاید ناخود آگاه با برگزاری و شرکت آزادانه در مراسم مذهبی خویش - که از قضا حکومت نیز در آن دست به تبلیغات و صنه پردازیهای بسیار در راستای کسب مشروعیت می زند - در آن شرکت می جویند، ایستادگی نموده و در برابر آن اقدامی انجام دهند؟!

اینکه در تئوری، اوراق و کتب عدیده و بسیاری با این موضوع که باید به روایت ها و قرائت های دموکراتیک، بدون تبعیض و ناظر بر حقوق شهروندی و حقوق بشر از دین توجه شود، و اینکه اجتماع این امور ممکن است و... با مرکب سیاه شوند، ولی نتوان در عمل حتی تا به این حد به خودآگاهی و درک و ابراز وجود ممکن و عملی دست کم جمعی از مسلمانان و شیعیان در مبارزه با نمایش و مراسم تبعیض در ابراز عقاید و باورها دل بست تناقض آمیز به نظر رسیده و جای بسی تأسف خواهد داشت.

بشوی اوراق اگر همدرس مایی ... که علم عشق در دفتر نباشد

مشکلات مهاجران ایرانی با همدیگر

با سلام و ادب من اینطور تجربه کردم که مهاجرت دشواری ها و سختی های بی شماری برای فرد پیش می آورد. اما عمق درگیری های مهاجران ایرانی با همدیگر برایم عجیب است. رابطه ما مهاجران ایرانی با هم به گونه ای است که گویی هر یک از ما از یک قاره یا بهتر است بگویم که از کره ای دیگر آمده ایم و نه از یک کشور. من تحمل غریبی و تنهایی مطلق را به بودن با هموطنانم بیشتر ترجیح می دهم. در

ایران ما مجبور بودیم همدیگر را تحمل کنیم اما در اینجا مجبور نیستیم. من دلیل واقعی این موضوع را نمی دانم و از آقای دکتر کاظم زاده و دکتر درویش پور درخواست می کنم که راجع به دلیل یا دلایل این موضوع صحبت کنند. ممنون شهریار - بلژیک